



آن نقطه

محمد رضا تاجیک

1

بدیو به ما می‌گوید: یک نقطه لحظه‌ای درون یک رویه‌ی حقیقت است که انتخابی بین دو گزینه (انجام این یا آن کار) آینده کل فرایند را تعیین می‌کند. تقریباً همه‌ی شکست‌ها به این واقعیت مربوط می‌شوند که با یک نقطه به شکلی نادرست برخورد شده است. محل هر شکست در حکم درسی است که در نهایت می‌توان آن را در کلیت ایجابی ساختن یک حقیقت درج کرد؛ اما پیش از آن باید آن نقطه‌ای را یافت و بازسازی کرد و معین ساخت که گزینش مربوط به آن فاجعه‌بار بوده است. با استفاده از واژگان قدیمی، می‌توان گفت درس کلی یک شکست در تلازم منطقی میان یک تصمیم تاکتیکی و یک بن‌بست استراتژیک نهفته است. «در مورد جهان‌ها، هرچه که باشند، قضیه‌ای باشکوه به دست داریم: نقطه‌های یک جهان به فضایی توپولوژیک شکل می‌دهند. و این، در زبان عادی، بدان معناست که دشواری‌های یک سیاست هیچ‌گاه کلی نیستند.... دشواری‌های سیاست گرفتار شبکه‌ای‌اند که در آن می‌توان - هرچند غالباً به سختی - محل آن‌ها، آن‌چه احاطه‌شان کرده است و شیوه‌ی برخورد با آن‌ها را شناسایی کرد. از این رو، می‌توان از نوعی فضای شکست‌های ممکن سخن گفت. درون همین فضا است که شکست از ما دعوت می‌کند تا آن نقطه‌ای را بجوییم و تبیین کنیم که اینک اجازه نداریم در آن شکست بخوریم.

2

در دفتر و کتاب سیاست ما، این «نقطه» دیری‌ست که تبدیل به «خط» (آن‌هم نه از نوع خط نقطه‌چین که از نوع خط ممتد) شده است. شاید بتوان گفت که روایت سیاست در جامعه‌ی ما روایت مستمر تبدیل‌شدن همین نقطه به خط است: خطی که در نخستین حرکت خود بر روی سیاست و بر آن نقطه‌هایی که حق نداریم در آن‌ها شکست بخوریم خط می‌کشد؛ خطی که خطش را نه خود خواندی و نه غیر؛ خطی که نمی‌دانیم در هر لحظه به کجا می‌خواهد بپیچد، خطی که از خط‌بودگی فقط خط‌خطی کردن واقعیت‌ها و حقیقت‌ها را می‌داند و می‌تواند و لاغیر؛ خطی که هیچ‌گاه ما را با انتخابی که در آن بر سر تغییر وضعیت قمار کنیم، مواجه نمی‌کند؛ خطی فراتاریخی که به ما می‌گوید که در هر شرایط تاریخی از طریقت و شریعت من منحرف نشوید؛ خطی که اگر دنیا و جامعه را آب بیره، آن را امتداد می‌بیره (به هر واقعه و بحرانی که می‌رسد، درنگ و تامل نمی‌کند، سرش می‌اندازد پایین و به راه خود ادامه می‌دهد)؛ خطی که اگرچه می‌رود، یا درجا می‌رود و یا ناجا.

3

در گذر و گذار تبدیل و تبدل نقطه به خط، بسیاری از بازیگران عرصه‌ی سیاست ما نیز، در معرض نوعی دگردیسی قرار گرفته‌اند، تا جایی که اصلاً نمی‌دانند «نقطه» یعنی چه و مقتضیات و استلزاماتش کدامند. اگر هم بدانند، در فرهنگ و اخلاقیات سیاسی آنان همه‌ی نقاط یکسانند، همان‌گونه که تمام آدمیان در نزد خداوند یکسانند. برخی از اینان، حتی معتقدند که «خط» بر «نقطه» شرف و ارجحیت هستی‌شناختی دارد: چون خط از هستی ممتد و پایدار برخوردار است و نقطه از هستی منقطع و ناپایدار. نقطه صرفاً یک میانجی محوشونده است که اکنون هست و لحظه‌ی بعد نیست، اما حکایت خط حکایت استمرار و همیشه‌بودگی است. لذا خط اقلیم عقل است و نقطه سرزمین ناعقل، نقطه با عجله عجین است و عجله هم با کار شیطان، اما خط با صبر و حوصله توأم است و گر صبر کنی ز قوره حلوا توان ساخت. درگیرکردن سیاست با وضعیت به شکل نقطه به نقطه، مرام سیاست‌پیشگان ابن‌الوقت و تاکتیکی‌ست، نه استراتژیست‌های والامقام و بالاندیش. این چنین است که در دفتر تصمیم و تدبیر ایشان، در هیچ ورق و سطری نشان و نشانه‌ای از نقطه نیست، تمام دفتر فقط شامل یک خط ممتد است که جلد هم نتوانسته مانع از امتداد آن شود.

4

تردیدی ندارم یکی از آن نقاطی که اصحاب و اربابان قدرت و سیاست اکنون ما حق ندارند (و یا دیگر/بار دیگر حق ندارند) در آن شکست بخورند، همین نقطه‌ای است امروز تاریخ و جامعه‌ی ما بر روی آن ایستاده‌اند: نقطه‌ی تغییر خط. این نقطه دقیقاً همان نقطه‌ای است که این بازی‌پیشگان سیاسی باید در مورد گسست یا پیوست آن قمار کنند. آنان باید میان سه گزینه‌ی «نقطه، سر خط» و «نقطه، امتداد خط» و «نقطه، پایان خط» یکی را انتخاب کنند. بی‌تردید، گزینه‌ی سوم در نزد آنان موضوع انتخاب نیست، بلکه موضوع اجبار است. پس انتخاب میان یکی یا ترکیبی از دو گزینه‌ی نخست واقع است. در یک تامل و درنگ راهبردی، راه دوم – هم‌چون راه سوم اخوان ثالث – راه بی‌فرجام و بی‌بازگشتی است. آن خط که وصفش رفت، دیری‌ست بر خط‌بودگی خود خط کشیده و امتداد خود را درونی کرده و درخود و برخود می‌رود. این خط بر روی خود خمیده، در خود اسیر و محبوس گشته و رهایی از خود را نمی‌داند و نمی‌تواند. این خط دیگر قادر نیست که آن خط جدید نبشتی که هم خود خواندی و هم غیر. این خط به پاک‌کن خویش بدل شده است. اما ذر مورد گزینه‌ی نخست باید بپذیریم که هر آغاز نفی و پایان آن چیزی است که از آن آغاز کرده است. بنابراین، این گزینه – در قاموس حاملان و عاملان گفتمان مسلط – همان نقطه‌ایست که در آن شکست می‌خورند و نفی و پایان خط خود را می‌پذیرند. لذا در یک نگاه رئالیستی، این گزینه حتی اگر مطلوب هم باشد، ممکن نیست. پس، باید این «نقطه» را جایی در میانه‌ی این سه خط (گزینه) قرار داد: سه خطی که اگرچه متفاوت و در پاره‌ای سطوح و ساحت‌ها متخالفند، اما لزوماً متضاد و متعارض نیستند. اکنون، با ایضاح محل آن نقطه که اصحاب سیاست امروز حق ندارند در آن شکست بخورند،

باید بیندیشیم و برای این پرسش پاسخی بیابیم که «چگونه می‌توان در این جغرافیای افتراق و اشتراک عمارتی نو
- از جنس ساختار، قانون، مدیریت، سیاست، قدرت، اخلاق، کارکرد و... - برپا کرد؟»